

بینش سیاسی میرزا ملکم خان ناظم الدوله

نوشته: حجت‌الله اصیل

این مقاله فصلی است از کتابی که به‌عنوان مقدمه بر مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان نوشته بودم. آن مجموعه به علت کمبود و مشکلات نشر چاپ نشد و مقدمه آن نیز به همان سرنوشت دچار گشت. در این مقاله گزیده نظریات ملکم درباره سیاست به‌استناد نوشته‌های خود او آورده شده است. نظر خواننده را به این نکته جلب می‌کنیم که گفته‌ها و نوشته‌های سیاسی ملکم از حدیث دیگران و حاصل مطالعه او در فلسفه سیاسی غرب بوده است. اما در روزگاری که دگرگونی سیاسی برای پایان دادن به استبداد و نابسامانی ناشی از آن ضرورتی ناگزیر تلقی می‌شد، روی آوردن به سیاست و بحث در چگونگی اداره جامعه با اقبال نواندیشان و ناراضیان از حکومت روبرو می‌شد. از این‌رو، در دورانی از حکومت ناصرالدین شاه که ملکم روشنفکری نواندیش و صاحب‌نظر شناخته شده بود و نیز در سالهای پادشاهی مظفرالدین‌شاه و در صدر مشروطیت، نوشته‌های او را چون ورق زر دست

به دست می‌بردند و بسیاری از متفکرانی که بعدها در سیاست قلم زدند از سبک و اندیشه او پیروی کردند.

در این بررسی ما را به کارنامه سیاسی ملکم کاری نیست. زیرا آن را در جای خود بررسی کرده‌ایم. بلکه هدف آن بوده است که اندیشه یکی از روشنفکران که در شکل‌گیری تفکر غالب در انقلاب مشروطه مؤثر بوده مورد بحث قرار گیرد. یادآور می‌شویم که نظریات سیاسی ملکم، به‌روزگار ما، دیگر چیزی نو و بدیع نیست و تنها از جنبه تاریخی درخور بررسی است. اما زبان سیاسی او به‌علت قاطعیت و برای در تبلیغات سیاسی و تأثیر برخوردارنده هنوز شایسته توجه است.

✱

الف) تعریف حکومت

ملکم در تعریف حکومت می‌گوید: "آن دستگاهی که در میان يك ملت مستقل، منشأ امر ونهی می‌شود، آن را حکومت می‌گویند. در هر قومی که از حالت وحشی بیرون آمده است، لا محاله يك حکومتی هست"^۱. در این تعریف، حکومت ویژه "ملت مستقل" و "متمدن" است، اینکه حکومت را لازمه "قومی" می‌داند که "از حالت وحشی بیرون آمده" باشد، برداشتی جامعه‌شناختی از حکومت است. زیرا در جامعه‌ای حکومت پدید می‌آید که به درجه معینی از تکامل رسیده تقسیم کار و تنوع گروهی نیاز به حکومت را ایجاب می‌کند.

ب) وظایف دولت

ملکم برای دولت (که به نظر می‌رسد آن را با حکومت مترادف می‌داند) سه وظیفه قائل است: حفظ نظم، حفظ حقوق جانی و حفظ حقوق مالی "خارج از این سه عمل، هیچ تکلیفی بر دولت وارد نیست."^۲ او که به دولت از دیدگاه لیبرالیستی می‌نگرد، وظیفه آن را به دفاع از مرزها و حفظ امنیت درونی کشور و وضع و اجرای قوانین محدود می‌داند و آن وظایفی را که دولتهای معاصر به‌عهده دارند و شامل اموری چون آموزش، بهداشت، بیمه، توزیع ثروت و... می‌گردند نمی‌شناسد.

وی از نظر سیاسی بویژه اندیشه مشروطگی و حکومت قانون پیرو منتسکیوست. این مطلب را در رساله رفیق و وزیر می آورد:

یکی از حکمای بسیار مشهور فرانسه که او را پیغمبر علوم دولتی می دانند، پانزده سال عمر خود را صرف تألیف یک کتاب مختصر نموده که در میان فرنگ، قرآن علم حقوق محسوب می شود. من این کتاب را با دقت تمام خواندم و با این که جمیع مضامین آن را کاملاً فهمیدم، اصول کتاب به نظرم به حدی بی معنی آمد که هم از خودم و هم از مصنف به کلی مأیوس شدم. تعجب می کردم که آن حکیم مشهور به جهت تحریر این مطالب ساده چرا باید پانزده سال عمر خود را تلف کرده باشد! بعد از دو سال، وقتی که در مقدمات علم حقوق فی الجمله ربطی به هم رساندم، کتاب حکیم را دوباره خواندم. آن وقت فهمیدم که شهرت حکیم مزبور چقدر به جا و عقل طبیعی بدون امداد علم کسی چقدر عاجز است!^۳

گویا دلبستگی او به مباحث سیاسی به نبال کردن مذاکرات پارلمان انگلیس می کشاندش. می نویسد: "... وقتی که در اوایل تحصیل مباحثات پارلمنت انگلیس را تحقیق می کردم، متحیر بودم که این مطالب چه ربطی به نظم دولت دارد! بعد، کم کم معلوم شد که بنیان قدرت انگلیس در همان مطالب بوده است که من نمی فهمیده ام."^۴

به هر حال، اندیشه سیاسی ملکم بر مشروطگی و حکومت قانون استوار است. وی نماینده و مبلغ لیبرالیسم سده نوزدهم است و کاربست اصول سیاسی آن را ناگزیر می داند. اما برای آن که شاه را به انجام دادن اصلاحات برانگیزد، می کوشد استبداد را تنها با برقراری نظم ساده تعدیل کند و قدرت شاه را در چارچوب مقررات قرار دهد و رفتار حاکمان محلی و دیوانیان را مقید به قانون کند.

پ) سازمان و شیوه اداره حکومت

ملکم حکومت را به اعتبار شکل به سلطنتی و جمهوری تقسیم می کند.

می نویسد: حکومت چند ترکیب دارد: هرگاه در يك طایفه، حکومت کلاً در دست يك نفر باشد و اجرای حکومت در خانواده آن موروثی باشد، آن حکومت را حکومت سلطنت می گویند و اگر حکومت يك طایفه موافق قرار معین، نوبت به نوبت به اشخاص منتقل شود، ترکیب آن حکومت را جمهوری می نامند.^۵

و به اعتبار شیوه فرمانروایی، میان سلطنت مطلقه و مشروطه قائل به تفکیک می شود: در هر حکومتی که هم اختیار وضع قانون و هم اختیار اجرای قانون در دست پادشاه است، ترکیب حکومت را سلطنت مطلق می گویند. مثل سلطنت روس و عثمانی و در حکومتی که اجرای قانون با پادشاه و وضع قانون با ملت است، ترکیب آن حکومت را سلطنت معتدل (مشروطه) می نامند مثل انگلیس و فرانسه.^۶

از آنجا که نمی خواهد موجب نگرانی ناصرالدین شاه گردد، می افزاید: "اوضاع سلطنتهای معتدل به حالت ایران اصلاً مناسبتی ندارد. چیزی که برای ما لازم است، تحقیق اوضاع سلطنتهای مطلق است" منظور او از "سلطنت مطلق" آن حکومتی است که خود آن را "دولت منظم" می نامد و در آن اراده شاه در مجلس قانونگذاری به صورت قانون نوشته درمی آید. رفتار مأموران دولت باید مقید به آن قانون نوشته باشد. مسؤلیت وضع قانون با يك شورا با مجمع قانونگذاری است که کارش "منحصر به نوشتن قانون و مواظبت اجرای قانون است." و "به هیچ وجه در عمل دیوان مداخله" نمی کند. البته اعضای شورا یا مجمع، نه برگزیدگان مردم بلکه منصوبان شاهند.

این موضوع که اراده شاه منشاء قانون بلکه عین قانون است یا به عبارت دیگر، قانون چیزی جز بیان اراده شاه مستبد نیست، با اصول دموکراسی مغایر است. زیرا پایه دموکراسی، باور خلل ناپذیر به حاکمیت مردم و تبعیت قدرت سیاسی از اراده عمومی است. اختیارات دولت و قوای سه گانه آن، تنها در محدوده قوانین که مردم مستقیماً یا از طریق نمایندگان خود وضع کرده باشند به کار بستنی است. آن قوانین

خود بر اصولی استوار است که در مهم‌ترین سند حقوقی، یعنی قانون اساسی، منعکس است. اما ملکم که طبیعت استبداد را می‌شناسد و به حساسیت شاه به دگرگونی‌های بنیادین آگاه است، ساختار سیاسی کشور را چنان طرح می‌افکند که قدرت استبدادی شاه بی‌کم و کاست در رأس هرم سیاسی باقی بماند. در این صورت سازمان کشور دارای سه رکن اساسی است.

۱. شاه که در بالاترین جایگاه و منشأ همه اقتدارات است، اختیار وضع و اجرای قوانین با او و مقامش موروثی است و پس از وی به بزرگترین پسرش می‌رسد. (و این چیزی نیست جز ادامه سنت پادشاهی در ایران)

۲. مجلس وزرا که اختیار اجرای قانون و اداره امور کشور به او تفویض شده است.

۳. مجلس تنظیمات که وظیفه وضع و تنظیم قانون به او تفویض شده است. این طرح با نیت و خواست راستین ملکم منطبق نیست، مخالفت شدید نظام استبدادی، با هر نوع دگرگونی و خطراتی که متوجه پیشنهاد دهنده طرح‌های اصلاحی است، او را به محافظه کاری واداشته است. در ۱۳۲۳ ق که صلابت دستگاه استبدادی کاهش می‌یابد در رساله ندای عدالت از حکومت قانون، طرحی روشن‌تر عرضه می‌دارد و به اصول مشروطه نزدیکتر می‌شود. در آن رساله نیز شاه نخستین و بالاترین مقام قانونی و سیاسی کشور است و مجلس وزرا و مجلس قوانین که این بار جانشین مجلس تنظیمات می‌شود، شاخه‌های اصلی سازمان دولت اند. به مسئولیت جمعی وزیران در برابر مجلس هم اشاره‌ای دارد:

وزرا باید بر حسب علم و کفایت، هم‌جور و هم افکار و در پیشگاه مجلس قوانین مسئول باشند. از همه مهمتر این شرط مطلق است که وزرا باید در خدمات دولت تماماً شریک و ضامن اقوال و اعمال یکدیگر باشند، به طوری که اگر یکی از آنها مصدر خطا یا مرتکب خیانتی شود، همه وزرا مثل وجود واحد یک دفعه معزول شوند.

بدینسان اندیشه سیاسی او از حد تنظیمات متداول در عثمانی آغاز می‌شود و تا

حکومت مشروطه پادشاهی تحول می پذیرد. اما هسته های حکومت مردم و ناباوری به استبداد در فکر او ریشه ای دیرینه دارد. با این که نیت راستین خود را درباره حکومت دلخواهش پنهان می دارد، گاهی در لفافه به انکار استبداد برمی خیزد، در مشروعیت و قابلیت آن شك روا می دارد و اقتدارات شاه را نه پدیده ای الهی و طبیعی که حاصل رویدادهای تاریخی می داند. در دفتر قانون می نویسد:

ایران عبارت است از بیست کرور خلق، شصت و چهار هزار فرسخ زمین مربع. پانصد قسم معدن و هزار نوع محصول طبیعی. خداوند عالم جمیع این نفوس و کل این اشیاء را مختار و بی صاحب آفریده بود ولیکن به اقتضای انقلابات اوضاع انسانی، الآن اختیار جمیع این نفوس و جمیع این اشیاء در دست يك وجود واحد ضبط است و این وجود به واسطه ضبط چنین اختیار عظیم، خود را کاملاً مختار می داند که مال و جان این بیست کرور در خلق و حاصل کل این زمین را به هر قسمی که میل دارد، استعمال نماید. عقل من از درك بنیان این اختیار قاصر است.

ت) حکومت قانون

اصول و تدابیری که ملکم برای حفظ حقوق مردم و اداره نظام سیاسی کشور برمی شمرد، همان است که در چند سده در جامعه های غربی پذیرفته گشت و در فرآیند زمان در فلسفه سیاسی و حقوقی آنان پرورده شد. ملکم آن اصول را در چند رساله خود آورده آن را شرط تضمین حقوق و آزادی مردم دانسته است. به گمان او قانون عامل حفظ حقوق مردم و تعیین کننده حدود روابط آنان با دولت است و نیز انگیزه بویایی و ضامن پیشرفت به سوی کمال سیاسی و اقتصادی است. دیدگاه او درباره قانون در زمانی که آن را مطرح می کند جسورانه است، خواهان قانون مدون است که در آن جرم و کیفر به روشنی تعریف و تنظیم شده باشد و مرزهای قانونی در روابط مردم با دولت مشخص باشد. می نویسد "شرط حکم این است که تنبیه

مخالف آن مشخص شده باشد. هر تنبیهی که بعد از وقوع تقصیر مشخص شود، عین ظلم است.^{۷۳} قانون را در مضمونی اجتماعی بر مبنای مسؤولیت مشترك افراد جامعه تعریف می کند و هدف آن را "حفظ حقوق عامه"^{۷۴} می داند: "قانون عبارت است از اجتماع قوای آحاد يك جماعت به جهت حفظ حقوق عامه"^{۷۵}. یعنی قانون در غایت خود پدیده‌ای است اجتماعی "بنیاد آن اصول عدالت است که از خداوند و حکمت و عقل سرچشمه می گیرد."^{۷۶} قانون به منظور تضمین حقوق مردم باید مشتمل بر منع این موارد باشد: ۱. توقیف غیر قانونی، ۲. قتل نفس، ۳. صدمه بدنی، ۴. تهدید به قتل، ۵. شهادت دروغ، ۶. تهمت، ۷. اجحاف مالی.^{۷۷} اصولی که به عنوان حقوق ملت برمی شمرد، کمابیش همان است که نویسندگان قانون اساسی عصر مشروطیت در آن سند آوردند. آن اصول عبارت است از:

۱. "قانون در کل ممالک ایران در حق جمیع افراد رعایای ایران حکم مساوی دارد."^{۷۸}
۲. "هیچ شغل و هیچ منصب دیوانی موروثی نیست."^{۷۹}
۳. "آحاد رعایای ایران در مناصب دیوانی حکم و حق مساوی دارند."^{۸۰}
۴. "از رعایای ایران هیچ چیز نمی توان گرفت مگر به حکم قانون."^{۸۱}
۵. "هیچیک از رعایای ایران را نمی توان حبس کرد مگر به حکم قانون."^{۸۲}
۶. "دخول جبری در مسکن هیچ رعیت جایز نخواهد بود، مگر به حکم قانون."^{۸۳}
۷. "عقاید اهل ایران آزاد خواهد بود."^{۸۴}
۸. "مالیات هر ساله به حکم قانون مخصوص گرفته خواهد شد."^{۸۵}

اما قانون به صرف نوشته شدن بر کاغذ، به کار بستنی نیست. کاربرد مؤثر و مطلوب آن نیازمند شرایطی ویژه است. ملکم برای وضع و اجرای قانون هفت شرط را لازم می داند:

اول) قانون باید بیان اراده شاه و متضمن صلاح عامه خلق باشد.
دوم) قانون باید در مجلس تنظیمات به اتفاق کلی اعضای مجلس نوشته شده باشد.

- سوم) قانون باید به مهر و امضای شاه رسیده باشد.
- چهارم) قانون باید به زبان فارسی و به عبارات واضح نوشته شده باشد.
- پنجم) قانون باید در دفتر قانون نوشته شده باشد.
- ششم) قانون باید اسم و عدد معین داشته باشد.
- هفتم) قانون باید در روزنامه دولتی اعلان شده باشد.^{۱۲}

ملکم برای تشریفات وضع قانون اهمیت بسیار قائل است و فکر می کند که رعایت آنها اجرای قانون را تضمین می کند. این باور خام دستانه است، آنچه اجرای قانون را ممکن می سازد وجدان بیدار و حس مسؤولیت جمعی است که قدرت سیاسی را از سوء استفاده و اتخاذ موضع سرکوبگرانه باز می دارد. تشریفات قانونگذاری اگرچه لازم است، کافی نیست.

ملکم حقوق و آزادیهای فردی را در رساله صراط المستقیم به شیوه ای منظم تر شرح می دهد و آنها را در مقوله های امنیت جانی و مالی و آزادی مکان، آزادی گفتار و قلم، آزادی عقیده و آزادی کسب و آزادی اجتماعات برمی شمرد. در آن رساله از برابری در مقابل قانون سخن می گوید و حقوق و آزادیهای فردی را تنها از زاویه سیاسی نگریسته بلکه آنها را محرك و عامل پیشرفت اقتصادی نیز دانسته است. به عقیده او حقوق و آزادیهای فردی را از "رأفت شاهانه" نمی توان انتظار داشت بلکه تنها در دولت قانونی یا "منظم" است که تحقق می یابند. عقیده دارد که "بدون عدالت خانه و بدون قوانین و ضمانت های صریح، حصول امنیت مالی و جانی محال است." بنابراین بدون قانون و تشکیلات مناسب امنیت و آزادی به دست نخواهد آمد. اما یک سؤال محتوم باقی می ماند: به فرض این که قانون و نهادهای حقوقی و تشکیلات مناسب نیز ایجاد شد، آیا اجرای درست قانون شدنی است. به عبارت دیگر چه کسی تضمین می کند که خود این نهادها ملعبه دست حکومت نگردند و سرکوب در لباس قانون ادامه نیابد؟ ملکم در رساله ندای عدالت، خود، این پرسش را مطرح می کند: "... فرض می کنیم همه این ترتیبات را مجلس قوانین امضا و مقرر ساخت، و زرا هم موافق قاعده ضامن همدیگر شدند. ضامن ما کیست که این

وزرا کل امور دولت را باز مثل سابق یا بدتر از سابق به اغراض شخص خود زیر و زبر نکنند؟^۱ وی پاسخ این پرسش را نظارت جامعه بر اعمال دولت می‌داند که در قالب افکار عمومی پدیدار می‌شود و در قلم و بیان تجلی می‌کند. از دید او برای "سَد راه اغراض وزرا" تدبیری هست و آن تدبیر آزادی بیان و قلم است. باید "هر آدم مختار باشد افکار و عقاید خود را به آزادی بیان کند."^۲ و چون می‌داند که سخن گفتن از آزادی بیان و قلم ممکن است به مخالفان آزادی، بهانه دهد تا بر آزادی بتازند و آن را موجب هرج و مرج و از دست رفتن معیارهای اخلاقی و حرمت افراد معرفی کنند، بی فاصله می‌افزاید: "هیچ احمقی نگفته است که باید به مردم آزادی بدهیم که هر چه به دهانشان آید بگویند."^۳ می‌نویسد: "حد آزادی این است که آزادی هیچ کس به حق هیچ کس خللی وارد نیارد."^۴ ملکم برای آن که اندیشه خود را با معیارهای فکری و عقاید مذهبی مردم سازگار کند، سرانجام نتیجه می‌گیرد که آزادی بیان و قلم در اصول اسلام نهفته است و تضمین آزادی را در مفهوم امر به معروف و نهی از منکر باید جست.

اگر نیک بنگریم می‌بینیم که اندیشه سیاسی ملکم در طول زمان به وضوح و روشنی می‌رسد و در رساله ندای عدالت است که شکل و قالب نهایی خود را باز می‌یابد. این رساله که در ۱۳۲۳ ق نوشته شده از صراحت و پختگی بیشتری برخوردار است و این می‌تواند معلول دو چیز باشد: پرورده و پخته شدن اندیشه نویسنده در طول زمان و کاهش قدرت و صلابت استبداد که به نویسنده جرأت بی‌پرده سخن گفتن داده بود.

* * * بی‌نوشتها و مأخذ:

۱. میرزا ملکم خان، کتابچه غیبی.
۲. میرزا ملکم خان، دفتر قانون.
۳. ملکم خان، رساله رفیق و وزیر.
۴. همان.

۵. کتابچه غیبی
۶. همان
۷. دفتر قانون
۸. میرزا ملکم خان، روزنامه قانون، شماره ۲.
۹. میرزا ملکم خان، رساله ندای عدالت
۱۰. دفتر قانون
۱۱. کتابچه غیبی
۱۲. همان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی